

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم و برزنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

از غزلیات عطار / غزل شماره ۵۵۰
انتخاب از: داکتر محمد کریم فارغی - استرالیا
۲۷ جولای ۲۰۲۲

درد دل را دوا نمی دانم

گم شدم سر ز پا نمی دانم	درد دل را دوا نمی دانم
که صواب از خطا نمی دانم	از می نیستی چنان مستم
درد را از دوا نمی دانم	چند از من کنی سؤال که من
در خلأ و ملأ نمی دانم	حل این مشکلم که افتادست
که قبول از عطا نمی دانم	به چه داد و ستد کنم با خلق
هیچ از خود جدا نمی دانم	هرچه از ماه تا به ماهی هست
یا منم جمله یا نمی دانم	وانچه دراصل و فرع جمله توئی
که عدد را قفا نمی دانم	گر یک است این همه یکی بگذار
صد و یک من چرا نمی دانم	ور یکی نی صد هزار است این
ره به کار خدا نمی دانم	حیرتم کشت و من درین حیرت
در جهان توتیا نمی دانم	چشم دل را که نفس پرده اوست
این زمان هیچ جا نمی دانم	آنچه عطار در پی آن رفت